


دعوائی دوست‌های صمیمی



نویسنده: فرانسیس ایتانی
تصویرگر: جنوئیو دسپیر
مترجم: محبوبه نجف‌خانی

کتاب‌های اعزازی



توپ به هوا رفت، اما نرسیده به نرده‌های ته حیاط تلیپی روی زمین افتاد.
لیزی گفت: «دیدی؟ بهت که گفته بودم.»
هانا ناراحت شد و همان‌طور که با عصبانیت پاهایش را تاپ‌تاپ به زمین می‌کوبید، به خانه‌اش رفت و در را محکم پشت سرش بست.

لیزی توپش را پرت کرد. توپ بالا و بالاتر رفت و از روی نرده‌ی ته حیاط خانه‌ی هانا رد شد.
لیزی گفت: «بفرما، شرط می‌بندم که نمی‌توانی مثل من توپت را به این دوری پرت کنی.»
هانا گفت: «خیلی هم خوب می‌توانم.» و نفس عمیقی کشید و توپش را محکم پرت کرد.